

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۵۹

آیه ۲۸ - ۲۹

آیه و ترجمه

کیف تکفرون بالله و کنتم اموتا فاحیکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون ۲۸
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسوئهن سبع سموت و هو بکل شیء علیم ۲۹
ترجمه :

۲۸- چگونه به خداوند کافر می‌شوید در حالی که شما اجسام بی‌روحی بودید و او شما را زنده کرد، سپس شما را می‌میراند، و بار دیگر شما را زنده می‌کند، سپس به سوی او باز می‌گردید (بنابر این نه حیات و زندگی شما، از شما است و نه مرگتان، آنچه دارید از خدا است).
۲۹- او خدائی است که همه آنچه (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفریده سپس به آسمان پرداخت، و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چیز آگاه است.

تفسیر :

نعمت اسرار آمیز حیات

قرآن در دو آیه فوق با ذکر یک سلسله از نعمتهای الهی و پدیده‌های شگفت انگیز آفرینش انسانها را متوجه پروردگار و عظمت او می‌سازد، و دلائلی را که در گذشته (آیه ۲۱ و ۲۲ همین سوره) در زمینه شناخت خدا ذکر کرده بود تکمیل می‌کند.
قرآن در اینجا برای اثبات وجود خدا از نقطه‌های شروع کرده که برای احدی جای انکار باقی نمی‌گذارد و آن مسأله پیچیده حیات و زندگی است.
نخست می‌گوید: چگونه شما خدا را انکار می‌کنید در حالی که اجسام

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۰

بی‌روحی بودید و او شما را زنده کرد و لباس حیات بر تنتان پوشانید (کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم).

قرآن به همه ما یادآوری می‌کند که قبل از این شما مانند سنگها و چوبها و موجودات بیجان مرده بودید، و نسیم حیات اصلا در کوی شما نوزیده بود. ولی اکنون دارای نعمت حیات و هستی می‌باشید، اعضاء و دستگاه‌های مختلف، حواس و ادراک به شما داده شده، این هستی و حیات را چه کسی به شما عطا کرده آیا خود به‌خویشتن دادید؟

بدیهی است هر انسان منصفی بدون هیچ تردید اعتراف می‌کند که این نعمت از خود او نیست، بلکه از ناحیه یک مبدء عالم و قادر به او رسیده است، کسی که تمام رموز حیات وقوانین پیچیده آن را می‌دانسته، و بر تنظیم آن قدرت داشته، آنگاه جای این سؤال است که پس چرا به خدائی که بخشنده حیات و هستی است کفر می‌ورزید؟.

امروز برای همه دانشمندان مسلم شده که ما در این جهان چیزی پیچیده‌تر از مسأله حیات و زندگی نداریم، چرا که با تمام پیشرفتهای شگرفی که در زمینه علوم و دانشهای طبیعی نصیب بشر گردیده، هنوز معمای حیات گشوده نشده است این مسأله آنقدر اسرار آمیز است که افکار میلیونها دانشمند و کوششهایشان تاکنون از درک آن عاجز مانده، ممکن است در آینده در پرتو تلاشهای پیگیر، انسان از رموز حیات، تدریجا آگاه گردد، ولی مسأله این است که آیا هیچکس می‌تواند چنین امر فوق العاده دقیق و ظریف و پر از اسرار را که نیازمند به یک علم و قدرت فوق العاده است به طبیعت بیشعور که خود فاقد حیات بوده است نسبت دهد.

اینجا است که می‌گوئیم پدیده حیات در جهان طبیعت بزرگترین سند اثبات وجود خدا است که پیرامون آن کتابها نگاشته‌اند، و قرآن در آیه فوق مخصوصا

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۱

روی همین مسأله تکیه کرده است، که ما فعلا با همین اشاره کوتاه از آن می‌گذریم.

پس از یادآوری این نعمت، دلیل آشکار دیگری را یادآور می‌شود و آن مسأله مرگ است می‌گوید: «سپس خداوند شما را می‌میراند» (ثم یمیتکم).

انسان می‌بیند اقوام و خویشان و بستگان و آشنایان یکی پس از دیگران می‌میرند و جسد بیجان آنها زیر خاکها مدفون می‌شود، اینجا نیز جای تفکر و اندیشه است، چه کسی هستی را از آنها گرفت اگر هستی آنها از خودشان بود، باید جاودانی باشد، اینکه از آنها گرفته می‌شود دلیل بر این است که دیگری به

آنها بخشیده.

آری آفریننده حیات همان آفریننده مرگ است، چنانکه در آیه ۲ سوره مالک می‌خوانیم: الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملا: «(او خدائی است که حیات و مرگ را آفریده که شما را در میدان حسن عمل بیازماید)». قرآن پس از ذکر این دو دلیل روشن بر وجود خدا و آماده ساختن روح انسان برای مسائل دیگر در دنباله این بحث به ذکر مسأله معاد و زنده شدن پس از مرگ پرداخته، می‌گوید: سپس بار دیگر شما را زنده می‌کند (ثم یحییکم). البته این زندگی پس از مرگ به هیچوجه جای تعجب نیست چرا که قبلاً نیز انسان چنین بوده است و با توجه به دلیل اول یعنی اعطای حیات به موجود بیجان، پذیرفتن اعطای حیات پس از متلاشی شدن بدن، نه تنها کار مشکلی نیست بلکه از نخستین بار آسانتر است هر چند آسان و مشکل برای وجودی که قدرتش بی انتها است مفهومی ندارد!).

عجب اینکه گروهی بودند که در حیات دوباره انسانها تردید داشته و دارند در حالی که حیات نخستین را که از موجودات بیجان صورت گرفته می‌دانند. جالب اینکه قرآن در آیه فوق، پرونده حیات را از آغاز تا انتها در برابر دیدگان انسان گشوده، و در یک بیان کوتاه آغاز و پایان حیات، و سپس مسأله معاد

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۲

را در برابر او مجسم ساخته است.

و در پایان این آیه می‌گوید: «(سپس به سوی او بازگشت می‌کنید)» (ثم الیه ترجعون).

مقصود از رجوع به سوی پروردگار همان بازگشت به سوی نعمتهای خداوند می‌باشد، یعنی در قیامت و روز رستاخیز به نعمتهای خداوند بازگشت می‌کنید شاهد این گفته آیه ۳۶ سوره انعام است که می‌فرماید: و الموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون: «(خداوند مردگان را بر می‌انگیزد سپس به سوی او بازگشت می‌کنند)».

ممکن است منظور از رجوع به سوی پروردگار حقیقتی از این دقیقتر و باریکتر باشد و آن اینکه همه موجودات در مسیر تکامل از نقطه عدم که نقطه صفر است شروع کرده و به سوی بی‌نهایت که ذات پاک پروردگار است پیش می‌روند، بنابر این با مردن، تکامل تعطیل نمی‌شود و بار دیگر انسان در رستاخیز به زندگی و حیات در سطحی، عالیت‌تر باز می‌گردد و سیر تکاملی او

ادامه می‌یابد.

پس از ذکر نعمت حیات و اشاره به مسأله مبدء و معاد، به یکی دیگر از نعمتهای گسترده خداوند اشاره کرده می‌گوید: او خدائی است که آنچه روی زمین است برای شما آفریده (هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا). و به این ترتیب ارزش وجودی انسانها و سروری آنان را نسبت به همه موجودات زمینی مشخص می‌کند، و درست از اینجا در می‌یابیم که این انسان را خدا برای امر بسیار پر ارزش و عظیمی آفریده است، همه چیز را برای او آفریده او را برای چه چیز؟ آری او عالیتین موجود در این صحنه پهناور است و از تمامی آنها ارزشمندتر. تنها این آیه نیست که مقام والای انسان را یادآور می‌شود، بلکه در قرآن

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۳

آیات فراوانی می‌یابیم که انسان را هدف نهائی آفرینش کل موجودات جهان معرفی می‌کند، چنانکه در آیه ۱۳ سوره جاثیه آمده است: و سخر لکم ما فی السماوات و الارض: «آنچه در آسمانها و هر چه در زمین است مسخر شما قرار داد.»

و در جای دیگر به طور مشروحتر می‌خوانیم:

و سخر لکم الفلک ...

و سخر لکم الانهار ...

و سخر لکم اللیل و النهار ...

و سخر لکم البحر ...

و سخر لکم الشمس و القمر ...:

«کشتی‌ها را مسخر شما ساخت ... نهرها را مورد تسخیر شما قرار داد ... شب و

روز را مسخر فرمانتان کرد ... شما را بر دریاها و اقیانوسها مسلط ساخت ...

خورشید و ماه را نیز فرمانبردار و در خدمت شما قرار داد ...

(بحث بیشتر در این زمینه را در جلد دهم، صفحه ۱۲۰، ذیل آیه ۲ سوره رعد و

نیز در همان جلد ذیل آیات ۳۲ و ۳۳ سوره ابراهیم، صفحه ۳۴۹ مطالعه

می‌فرمائید).

بار دیگر به دلائل توحید باز گشته می‌گوید: «سپس خداوند به آسمان

پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود، و او به هر چیز آگاه

است» (ثم استوی الی السماء فسواهن سبع سماوات و هو بکل شیء علیم).

جمله «استوی» از ماده «استواء» گرفته شده که در لغت به معنی تسلط و احاطه کامل و قدرت بر خلقت و تدبیر است، ضمناً کلمه «ثم» در جمله «ثم استوی الی السماء» الزاما به

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۴

معنی تاءخیر زمانی نیست بلکه می تواند به معنی تاءخیر در بیان و ذکر حقایقی پشت سر هم بوده باشد.

نکته ها

۱- تناسخ و عود ارواح

آیه فوق، از جمله آیات متعددی است که عقیده به تناسخ را صریحا نفی، می کند، زیرا عقیده مندان به تناسخ چنین می پندارند که انسان بعد از مرگ بار دیگر به همین زندگی بازمی گردد منتها روح او در جسم دیگر (و نطفه دیگر) حلول کرده و زندگی مجددی را در همین دنیا آغاز می کند و این مسأله ممکن است بارها تکرار شود، این زندگی تکراری در این جهان را تناسخ یا عود ارواح می نامند.

آیه فوق صریحا می گوید: بعد از مرگ، یک حیات بیش نیست و طبعا این حیات همان زندگی در رستاخیز و قیامت است، و به تعبیر دیگر آیه می گوید: شما مجموعا دو حیات و مرگ داشته و دارید، نخست مرده بودید (در عالم موجودات بی جان قرار داشتید) خداوند شما را زنده کرد، سپس می میراند و بار دیگر زنده می کند، اگر تناسخ صحیح بود، تعداد حیات و مرگ انسان بیش از دو حیات و مرگ بود.

همین مضمون در آیات متعدد دیگر قرآن نیز به چشم می خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

بنابر این عقیده به تناسخ که گاهی نام آن را تغییر داده، عود ارواح می نامند از نظر قرآن باطل و بی اساس است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۵

بعلاوه ما دلائل عقلی روشنی داریم که این عقیده را نفی می کند و آن را به عنوان یکنوع ارتجاع و عقب گرد در قانون تکامل اثبات می نماید که در جای خود از آن سخن گفته ایم.

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی شاید آیه فوق را اشاره به حیات برزخی

بدانند، در حالی که آیه هیچ دلالتی بر آن ندارد، تنها می‌گوید: شما قبلا جسم بیجانی بودید، خداوند شما را زنده کرد، بار دیگر می‌میراند (اشاره به مرگ در پایان زندگی این دنیا است) سپس زنده می‌کند (اشاره به حیات آخرت) سپس سیر تکاملی خود را به سوی او ادامه می‌دهید.

۲- آسمانهای هفتگانه

کلمه «سما» در لغت به معنی طرف بالا است، و این مفهوم جامعی است که مصداقهای مختلفی دارد، لذا می‌بینیم در قرآن در موارد گوناگونی به کار رفته است:

۱- گاهی به «جهت بالا» در قسمت مجاور زمین اطلاق شده، چنانکه می‌فرماید: الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء «آیا ندیدی خداوند چگونه مثل زده است گفتار پاک را به درخت پاکیزه‌ای که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است» (ابراهیم- ۲۴).

۲- گاه به منطقه‌ای دورتر از سطح زمین (محل ابرها) اطلاق شده، چنان که می‌خوانیم: و نزلنا من السماء ماء مبارکا: «ما از آسمان آب پر برکتی نازل کردیم» (سوره ق آیه ۹).

۳- گاه به «قشر متراکم هوای اطراف زمین» گفته شده: و جعلنا السماء سقفا محفوظا: «ما آسمان را سقف محکم و محفوظی قرار دادیم» (انبیاء- ۳۲)

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۶

زیرا می‌دانیم جو زمین که همچون سقفی بر بالای سر ما قرار دارد دارای آنچنان استحکامی است که کره زمین را در برابر سقوط سنگهای آسمانی حفظ می‌کند، این سنگ‌ها که شبانه روز، مرتباً در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب می‌شوند، اگر این قشر هوای متراکم نبود ما مرتباً در معرض سقوط این سنگهای خطرناک بودیم، اما وجود این قشر، سبب می‌شود که سنگها پس از برخورد با جو زمین مشتعل و سپس خاکستر شود.

۴- و گاهی به معنی «کرات بالا» آمده است ثم استوی الی السماء و هی دخان: «به آسمانها پرداخت در حالی که دود و بخار بودند» (و از گاز نخستین، کرات را آفرید) (فصلت - ۱۱).

اکنون به اصل سخن باز گردیم، در اینکه مقصود از آسمانهای هفتگانه

چیست؟ مفسران و دانشمندان اسلامی بیانات گوناگونی دارند و تفسیرهای مختلفی کرده‌اند:

- ۱- بعضی آسمانهای هفتگانه را، همان «سیارات سبع» می‌دانند (عطارد زهره، مریخ، مشتری، زحل، و ماه و خورشید) که به عقیده دانشمندان فلکی قدیم جزء سیارات بودند.
- ۲- بعضی دیگر معتقدند که منظور طبقات متراکم هوای اطراف زمین است و قشرهای مختلفی که روی هم قرار گرفته است.
- ۳- بعضی دیگر می‌گویند: عدد هفت در اینجا به معنی عدد تعدادی (عدد

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۷

مخصوص) نیست، بلکه عدد تکثیری است که به معنی تعداد زیاد و فراوان می‌باشد، و این در کلام عرب و حتی قرآن نظائر قابل ملاحظه‌های دارد مثلاً در آیه ۲۷ سوره لقمان می‌خوانیم: و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله: «اگر درختان زمین قلم گردند، و دریا مرکب، و هفت دریا بر آن افزوده شود کلمات خدا را نمی‌توان با آن نوشت.»

به خوبی روشن است که منظور از لفظ «سبعه» در این آیه عدد مخصوص هفت نیست بلکه اگر هزاران هزار دریا نیز مرکب گردد، نمی‌توان علم بیپایان خداوند را با آن نگاشت.

بنابر این سماوات سبع اشاره به آسمانهای متعدد و کرات فراوان عالم بالا است بی آنکه عدد خاصی از آن منظور باشد.

۴- آنچه صحیحتر به نظر می‌رسد، این است که مقصود از سماوات سبع همان معنی واقعی آسمانهای هفتگانه است، تکرار این عبارت در آیات مختلف قرآن نشان می‌دهد که عدد سبع در اینجا به معنی تکثیر نیست، بلکه اشاره به همان عدد مخصوص است.

منتها از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که تمام کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می‌بینیم همه جزء آسمان اول است، و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز ما بیرون است و مجموعاً هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشکیل می‌دهند.

شاهد این سخن اینکه: قرآن می‌گوید: و زینا السماء الدنيا بمصابیح: «ما آسمان پائین را با چراغهای ستارگان زینت دادیم» (فصلت - ۱۲).

در جای دیگر می‌خوانیم: انا زینا السماء الدنيا بزينة الكواكب: «ما آسمان پائین را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم» (صافات - ۶).
از این آیات بخوبی استفاده می‌شود که همه آنچه را ما می‌بینیم و جهان

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۸

ستارگان را تشکیل می‌دهد همه جزء آسمان اول است، و در ماورای آن شش آسمان دیگر وجود دارد که ما در حال حاضر اطلاع دقیقی از جزئیات آن نداریم.

و اما اینکه گفتیم شش آسمان دیگر برای ما مجهول است و ممکن است علوم از روی آن در آینده پرده بردارد، به این دلیل است که علوم ناقص بشر بهر نسبت که پیش می‌رود از عجائب آفرینش تازه‌هایی را بدست می‌آورد، مثلاً علم هیئت هم اکنون بجائی رسیده است که بعد از آن، تلسکوپها قدرت دید را از دست می‌دهند، آنچه رصدخانه‌های بزرگ کشف کرده‌اند، فاصلهای به اندازه هزار میلیون یک میلیارد) سال نوری می‌باشد، و خود معترفند که تازه این آغاز جهان است نه پایان آن، پس چه مانع دارد که در آینده با پیشرفت علم هیئت آسمانها و کهکشانها و عوالم دیگری کشف گردد.
بهتر این است که این سخن را از زبان، یکی از رصدخانه‌های بزرگ جهان بشنویم.

۳- عظمت کائنات

رصدخانه «پالومار» عظمت جهان بالا را چنین توصیف می‌کند .
«... تا وقتی که دوربین رصدخانه پالومار را نساخته بودند، وسعت دنیائی که بنظر ما میرسد بیش از پانصد سال نوری نبود، ولی، این دوربین وسعت دنیای ما را به هزار میلیون سال نوری رساند، و در نتیجه میلیونها کهکشان جدید کشف شد که بعضی از آنها هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارند، ولی، بعد از فاصله هزار میلیون سال نوری فضای عظیم‌مهیّب و تاریکی به چشم می‌خورد که هیچ چیز در آن دیده نمی‌شود یعنی روشنائی از آنجا عبور نمی‌کند تا صفحه عکاسی دوربین رصدخانه را متاثر کند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۶۹

ولی بدون تردید در آن فضای مهیب و تاریک صدها میلیون کهکشان وجود دارد که دنیائی که در سمت ما است با جاذبه به آن کهکشانها نگهداری

می شود.

تمام این دنیای عظیمی که به نظر می رسد و دارای صدها هزار میلیون کهکشان است جز درهای کوچک و بی مقدار از یک دنیای عظیمتر نیست و هنوز اطمینان نداریم که درفراسوی آن دنیای دوم دنیای دیگری نباشد.»

از این گفته به خوبی بر می آید که علم هنوز با آن پیشرفت شگفت انگیز خود در قسمت آسمانها کشفیات خویش را سر آغاز جهان می داند نه پایان آن، بلکه آن را ذره کوچکی در برابر جهان بس با عظمت، می شمارد.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۰

آیه ۳۰ - ۳۳

آیه و ترجمه

و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك قال اني اعلم ما لا تعلمون ۳۰

و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبوني باسماء هؤلاء ان كنتم صدقين ۳۱

قالوا سبحنك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم ۳۲

قال يادم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غيب السموت و الارض و اعلم ما تبدون و ما كنتم تكتمون ۳۳

ترجمه :

۳۰- هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند (پروردگار آیا کسی را در زمین قرار میدهی که فساد و خونریزی کند؟) (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم پا به عرصه وجود گذاشتند، به حکم طبع جهان ماده نیز آلوده فساد و خونریزی شدند، اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم،

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۱

پروردگار فرمود: من حقائق را می دانم که شما نمی دانید.

۳۱- سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست

می گوئید اسامی اینها را برشمارید!

۳۲- فرشتگان عرض کردند: منزهی تو!، ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی.

۳۳- فرمود ای آدم آنها را از (اسامی و اسرار) این موجودات آگاه کن، هنگامی که آنها را آگاه کرد خداوند فرمود: نگفتم من غیب آسمانها و زمین را میدانم، و نیز میدانم آنچه را شما آشکار می‌کنید یا پنهان می‌داشتید.

تفسیر :

انسان نماینده خدا در زمین

در آیات گذشته خواندیم که خدا همه مواهب زمین را برای انسان آفریده است و در این آیات رسماً مسئله رهبری و خلافت انسان را تشریح می‌کند، و موقعیت معنوی او را که شایسته اینهمه مواهب است روشن می‌سازد. در این آیات به چگونگی آفرینش آدم (نخستین انسان اشاره می‌کند و در این سلسله آیات که از آیه ۳۰ شروع و به آیه ۳۹ پایان می‌یابد سه مطلب اساسی مطرح شده است:

- ۱- خبر دادن پروردگار به فرشتگان راجع به خلافت و سرپرستی انسان در زمین و گفتگوئی که آنها با خداوند داشته‌اند.
 - ۲- دستور خضوع و تعظیم فرشتگان در برابر نخستین انسان که در آیات مختلف قرآن به تناسبهای گوناگونی ذکر شده است.
 - ۳- تشریح وضع آدم و زندگی او در بهشت و حوادثی که منجر به خروج او از بهشت گردید و سپس توبه آدم، و زندگی او و فرزندانش در زمین.
- آیات مورد بحث از نخستین مرحله سخن می‌گویند، خواست خداوند چنین

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۲

بود که در روی زمین موجودی بیافریند که نماینده او باشد، صفاتش پرتوی از صفات پروردگار، و مقام و شخصیتش برتر از فرشتگان خواست او این بود که تمامی زمین و نعمتهایش را در اختیار چنین انسانی بگذارد نیروها، گنجها، معادن و همه امکاناتش را. چنین موجودی می‌بایست سهم وافر از عقل و شعور و ادراک، و استعداد ویژه داشته باشد که بتواند رهبری و پیشوائی موجودات زمینی را بر عهده گیرد.

لذا نخستین آیه می‌گوید: «بخاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به

فرشتگان گفت من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد» (و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة).

«خلیفه» به معنی جانشین است، ولی در اینکه منظور از آن در اینجا جانشین چه کسی و چه چیزی است مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند. و بعضی گفته‌اند منظور جانشین فرشتگانی است که قبلاً در زمین زندگی می‌کردند.

و بعضی گفته‌اند منظور جانشین انسانهای دیگر یا موجودات دیگری که قبلاً در زمین می‌زیسته‌اند.

بعضی آنرا اشاره به جانشین بودن نسلهای انسان از یکدیگر دانسته‌اند. ولی انصاف این است که همانگونه که بسیاری از محققان پذیرفته‌اند - منظور خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است، زیرا سؤالی که بعد از این فرشتگان می‌کنند و می‌گویند نسل آدم ممکن است مبداء فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم متناسب همین معنی است، چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست.

همچنین مسئله تعلیم اسماء به آدم که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد قرینه روشن دیگری بر این مدعا است، و نیز خضوع و سجود فرشتگان در مقابل

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۳

آدم شاهد این مقصود است!

به هر حال خدا می‌خواست موجودی بیافریند که گل سر سبد عالم هستی باشد و شایسته، مقام خلافت الهی و نماینده «الله» در زمین گردد. در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیات آمده نیز به همین معنی اشاره شده است که فرشتگان بعد از آگاهی از مقام آدم دانستند که او و فرزندانش سزاوارترند که خلفای الهی در زمین و حجت‌های او بر خلق بوده باشند.

سپس در آیه مورد بحث اضافه می‌کند: «فرشتگان به عنوان سؤال برای درک حقیقت و نه به عنوان اعتراض عرض کردند آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که فساد کند و خونها بریزد؟!» (قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء)

«در حالی که ما تو را عبادت می‌کنیم تسبیح و حمدت بجا می‌آوریم و تو را از آنچه شایسته ذات پاکت نیست پاک می‌شمیریم» (و نحن نسبح بحمدک و

نقدس لک).

ولی خداوند در اینجا پاسخ سر بسته به آنها داد که توضیحش در مراحل بعد آشکار گردید: «فرمود من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید!» (قال انی اعلم ما لا تعلمون)

فرشتگان آن چنان که از سخنانشان پیدا است پی برده بودند که این انسان فردی سر براه نیست، فساد می کند، خون می ریزد، خرابی به بار می آورد. اما از کجا دانستند؟!

گاه گفته خداوند قبلا آینده انسان را بطور اجمال برای آنها بیان فرموده بود، در حالی که بعضی احتمال داده اند ملائکه خودشان این مطلب را از

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۴

کلمه «فی الارض» (در روی زمین) دریافته بودند، زیرا می دانستند انسان از خاک آفریده می شود و ماده بخاطر محدودیتی که دارد طبعا مرکز نزاع و تزاحم است، چه این که جهان محدود مادی، طبع زیاده طلب انسانها را نمی تواند اشباع کند، حتی اگر همه دنیا را به یک فرد بدهند باز ممکن است سیر نشود، این وضع مخصوصا در صورتیکه توأم با احساس مسئولیت کافی نباشد سبب فساد و خونریزی می شود.

بعضی دیگر از مفسران معتقدند پیشگوئی فرشتگان بخاطر آن بوده که آدم نخستین مخلوق روی زمین نبود، بلکه پیش از او نیز مخلوقات دگری بودند که به نزاع و خونریزی پرداختند پرونده سوء پیشینه آنها سبب بدگمانی فرشتگان نسبت به نسل آدم شد!

این تفسیرهای سه گانه چندان منافاتی با هم ندارند یعنی ممکن است همه این امور سبب توجه فرشتگان به این مطلب شده باشد، و اتفاقا این یک واقعیت بود که آنها بیان داشتند، و لذا خداوند هم در پاسخ هرگز آن را انکار نفرمود، بلکه اشاره کرد در کنار این واقعیت، واقعیتهای مهمتری درباره انسان و مقام او وجود دارد که فرشتگان از آن آگاه نیستند!

آنها فکر می کردند اگر هدف عبودیت و بندگی است که ما مصداق کامل آن هستیم، همواره غرق در عبادتیم و از همه کس سزاوارتر به خلافت! بیخبر از این که عبادت آنها با توجه به این که شهوت و غضب و خواستههای گوناگون در وجودشان راه ندارد با عبادت و بندگی این انسان که امیال و شهوات او را احاطه کرده و شیطان از هر سو او را وسوسه می کند تفاوت فراوانی دارد،

اطاعت و فرمانبرداری این موجود طوفان زده کجا، و عبادت آن ساحلنشینان آرام و سبکبار کجا؟! آنها چه می دانستند که از نسل این آدم پیامبرانی همچون محمد و ابراهیم و نوح

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۵

و موسی و عیسی (علیهماالسلام) و امامانی همچون ائمه اهل بیت (علیهماالسلام) و بندگان صالح و شهیدان جانباز و مردان و زنانی که همه هستی خود را عاشقانه در راه خدای دهند قدم به عرصه وجود خواهند گذاشت، افرادی که گاه فقط یک ساعت تفکر آنها برابر با سالها عبادت فرشتگان است!

قابل توجه این که فرشتگان روی سه مسأله درباره صفات خودشان تکیه کردند، تسبیح و حمد و تقدیس، بدون شک تسبیح و حمد یعنی خدا را پاک از هر گونه نقص و دارای هرگونه کمال دانستن، اما در این که مقصود از «تقدیس» چیست؟ بعضی آنرا پاک شمردن پروردگار از هر گونه نقصان دانسته اند که در حقیقت تاءکید می شود بر همان معنی «تسبیح».

ولی بعضی دیگر معتقدند که «تقدیس» که از ماده «قدس» است، یعنی پاک سازی روی زمین از فاسدان و مفسدان، یا پاک سازی خویشتن از هر گونه صفات زشت و مذموم، و تطهیر جسم و جان برای خدا و کلمه «لک» در جمله «نقدس» لک را شاهد این مقصود دانسته اند، چرا که فرشتگان نگفتند «نقدسک» (تو را پاک می شمیریم) بلکه گفتند «نقدس لک» از برای تو جامعه را پاک می کنیم.

در حقیقت آنها می خواستند بگویند اگر هدف اطاعت و بندگی است ما سر بر فرمانیم، و اگر عبادت است ما هم همواره مشغول آنیم، و اگر پاک سازی خویشتن یا صفحه روی زمین است ما چنین می کنیم، در حالی که این انسان مادی هم خود فاسد است و هم صفحه زمین را پر از فساد می کند.

ولی برای اینکه حقایق بطور تفصیل بر فرشتگان روشن شود خداوند اقدام به آزمایش آنها نمود، تا خودشان اعتراف کنند که میان آنها و آدم «تفاوت از زمین تا آسمان است!»

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۶

فرشتگان در بوته آزمایش

آدم به لطف پروردگار دارای استعداد فوقالعاده‌ای برای درک حقایق هستی بود. خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید و به گفته «قرآن به آدم همه اسماء (حقایق و اسرار عالم هستی) را تعلیم داد» (و علم آدم الاسماء کله‌ها) گر چه مفسران در تفسیر «علم اسماء» بیانات گوناگونی دارند، ولی مسلم است که منظور تعلیم کلمات و نامهای بدون معنا به آدم نبوده، چرا که این افتخاری محسوب نمی‌شده‌است، بلکه منظور دادن معانی این اسماء و مفاهیم و مسماهای آنها بوده است.

البته این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی، افتخار بزرگی برای آدم بود. در حدیثی داریم که از امام صادق (علیه السلام) پیرامون این آیه سؤال کردند، فرمود: «الارضین و الجبال و الشعاب و الاودیه ثم نظر الی بساط تحته، فقال و هذا البساط مما علمه:» (فرمود منظور زمینها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودخانه‌ها (و خلاصه تمامی موجودات) می‌باشد، سپس امام (علیه السلام) به فرشی که زیر پایش گسترده بود نظری افکند فرمود حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد!!).

بنابر این علم اسماء چیزی شبیه علم لغات نبوده است بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص آنها بوده است، خداوند این علم را به آدم تعلیم کرد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره گیرد. همچنین استعداد نامگذاری اشیاء را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیاء را نامگذاری کند و در مورد احتیاج با ذکر نام آنها را بخواند تا لازم نباشد عین آن چیز را نشان دهد، و این خود نعمتی است بزرگ، ما هنگامی به اهمیت این

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۷

موضوع پی می‌بریم که می‌بینیم بشر امروز هر چه دارد به وسیله کتاب و نوشتن است و همه ذخائر علمی گذشتگان در نوشته‌های او جمع است، و این خود بخاطر نامگذاری اشیاء و خواص آنها است، و گر نه هیچگاه ممکن نبود علوم گذشتگان به آیندگان منتقل شود.

«سپس خداوند به فرشتگان فرمود اگر راست می‌گوئید اسماء اشیاء و موجوداتی را که مشاهده می‌کنید و اسرار و چگونگی آنها را شرح دهید» (ثم عرضهم علی الملائكة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین).

ولی فرشتگان که دارای چنان احاطه علمی نبودند در برابر این آزمایش فرو ماندند لذا در پاسخ «گفتند خداوند منزهی تو، جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای چیزی نمی‌دانیم»! (قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا). «تو خود عالم و حکیمی» (انک انت العلیم الحکیم).

اگر ما در این زمینه سؤالی کردیم از نا آگاهیمان بود، ما این مطلب را نخوانده بودیم، و از این استعداد و قدرت شگرف آدم که امتیاز بزرگ او بر ما است بی‌خبر بودیم، حقا که اوشایسته خلافت تو است و زمین و جهان هستی بی وجود او کمبودی داشت.

در اینجا نوبت به آدم رسید که در حضور فرشتگان اسماء موجودات و اسرار آنها را شرح دهد. «خداوند فرمود ای آدم فرشتگان را از اسماء و اسرار این موجودات با خبر کن!» (قال یا آدم انبئهم باسمائهم).

«هنگامی که آدم آنها را از این اسماء آگاه ساخت خداوند فرمود به شما نگفتم که من از غیب آسمانها و زمین آگاهم، و آنچه را که شما آشکار یا پنهان می‌کنید می‌دانم» (فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبذرون و ما کنتم تکتُمون).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۸

در اینجا فرشتگان در برابر معلومات وسیع و دانش فراوان این انسان سر تسلیم فرود آوردند، و بر آنها آشکار شد که لایق خلافت زمین تنها او است!

جمله «ما کنتم تکتُمون» (آنچه را در درون مکتوم می‌داشتید) اشاره به این است که فرشتگان چیزی جز آنچه را اظهار کردند در دل داشتند بعضی گفته‌اند این اشاره به آن حالت استکبار ابلیس است که آن روز در صف فرشتگان قرار داشت، و مخاطب به خطاب آنان بود. او در درون خود تصمیم داشت که هرگز در برابر آدم خضوع نکند.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور این بوده که فرشتگان خود را واقعا شایسته‌تر از هر کس برای خلافت الهی در روی زمین می‌دانستند، گر چه اشاره‌ای به این مطلب کردند ولی با صراحت آشکار ننمودند.

پاسخ به دو سؤال

در اینجا دو سؤال باقی می‌ماند و آن اینکه خداوند چگونه این علوم را به آدم تعلیم نمود؟

وانگهی اگر این علوم را به فرشتگان نیز تعلیم می‌نمود آنها نیز همین فضیلت

آدم را پیدا می‌کردند، این چه افتخاری برای آدم است که برای فرشتگان نیست؟

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که تعلیم در اینجا جنبه تکوینی داشته یعنی خدا این آگاهی را در نهاد و سرشت آدم قرار داده بود و در مدت کوتاهی آن را بارور ساخت.

اطلاق کلمه «تعلیم» در قرآن به «تعلیم تکوینی» در جای دیگر نیز آمده است، در سوره رحمن آیه ۴ می‌خوانیم «علمه البیان» خداوند بیان را به انسان آموخت، روشن است که این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن همان استعداد و ویژگی فطری است که در نهاد انسانها قرار داده تا

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۱۷۹

بتوانند سخن بگویند.

و در پاسخ سؤال دوم باید توجه داشت که ملائکه آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری اینهمه علوم در آنها نبود آنها برای هدف دیگری آفریده شده بودند، نه برای این هدف، و بهمین دلیل فرشتگان بعد از این آزمایش واقعیت را دریافتند و پذیرفتند، ولی شاید خودشان در آغاز فکر می‌کردند برای این هدف نیز آمادگی دارند، اما خداوند با آزمایش علم اسماء تفاوت استعداد آنها را با آدم روشن ساخت.

باز در اینجا سؤال دیگری پیش می‌آید که اگر منظور از علم اسماء علم اسرار آفرینش و فهم خواص همه موجودات است پس چرا ضمیر «هم» در جمله «ثم عرضهم» و «اسمائهم» و کلمه «هؤلاء» که معمولاً همه اینها در افراد عاقل استعمال می‌شود در این مورد به کار رفته است؟ در پاسخ می‌گوئیم:

چنین نیست که ضمیر هم و کلمه هؤلاء منحصر در افراد عاقل به کار برده شود بلکه گاهی در مجموعه‌های از افراد عاقل و غیر عاقل و یا حتی در مجموعه‌های از افراد غیر عاقل نیز استعمال می‌شود چنانکه یوسف (علیه السلام) درباره ستارگان و خورشید و ماه گفت «رایتهم لی ساجدین:» «من در خواب دیدم همه آنها برای من سجده می‌کنند» (سوره یوسف آیه ۴).

قبل

فہرست

بعد